

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابهای تربیتی منظومه حیدرآبادیہ سلام

با کوشش:

سیمان بایان

نشر رندان قلم

سرشناسه :	بابایی، بهمان، ۱۳۷۳-
عنوان قرارداد :	حیدر بابایه سلام، فارسی. شرح
عنوان و نام بدیدآور :	نکته‌های تربیتی منظومه حیدر بابایه سلام/ به کوشش بهمان بابائی.
مشخصات نشر :	تبریز: زندان قلم، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری :	۹۳ ص.؛ ۱۱ × ۱۷ سم.
شابک :	۹۷۸-۶۰۰-۹۵۰۷۳-۵-۱
صفت فهرست نویسی :	فبا
یادداشت :	کتابنامه: ص. ۹۳.
موضوع :	شهریار، محمدحسین، ۱۳۸۵-۱۳۶۷، حیدر بابا-نقد و تفسیر
موضوع :	شعر ترکی- ایران - قرن ۱۴- تاریخ و نقد
موضوع :	Turkish poetry-Iran-20th century - History and criticism
نسخه افزوده :	شهریار، محمدحسین، ۱۳۸۵-۱۳۶۷، حیدر بابایه سلام، شرح
ه بندی گره :	۱۳۹۶ ۳۳۳۳۳۳۳۳ ۹۳ ح ۹ ش/ ۳۱۴ PL
رده بندی دیویی :	۸۹۳/۳۶۱۱
شماره کتابت و ثبت :	۳۷۶۶۳۶۰



عنوان کتاب:	◆	نکته‌های تربیتی منظومه حیدر بابایه سلام
به کوشش	◆	بهمان بابائی
نوبت چاپ	◆	اول - تابستان ۱۳۹۶
لیتوگرافی	◆	آيسان فيلم
چاپ	◆	پيشگام
صحافی	◆	پيشگام
تیراژ	◆	۱۰۰۰
شابک	◆	۹۷۸-۶۰۰-۹۵۰۷۳-۵-۱
قیمت	◆	۵۰۰۰ تومان

مقدمه

نام شهریار فرزند نامدار تبریز سال‌هاست که از مرزهای ایران گذشته و در چهارگوشه گیتی، هر جا که از ادب فارسی زبان حافظ و سعدی و فردوسی سخنی می‌رود، از لاهور و کشمیر و پشاور و کراچی تا مدرسه السنة شرقیه ی پاریس و مکتب دعوات شرقی و افریقایی لندن و از فرانکفورت و توینگن تا هبری دانشگاه هاروارد زبان‌زد پارسی‌شناسان است. دیرزانی است که نام شهریار با حدیث ادب معاصر ایران عنان بر عنان می‌برد و شعر فارسی معاصر با دیوان و آثار شهریار پیوندی استوار و ناگسسته دارد.

هنوز چهره‌ی تاریخی شهریار که برین‌ی ریشه‌ی افتخار زبان فارسی است، و برعکس شیوه‌ی و به گمنامی از تبریز به تهران رفته و صیت شهرتش از تهران به

زادگاهش رسیده، در زیر پرده‌ی معاصرت و حجاب همزمانی مستور و محجوب است ولی بی‌تردید می‌توان نام او را در ردیف نام‌های مشهوری چون قطران و شمس و ... و صاحب مایه‌ی افتخار و بلندآوازی آذربایجان در تاریخ شعر و ادبیات ایران دانست و او را از نیکبختانی شمرد که با بول صائب شعر و فکر رنگینشان خطه‌ی تبریز را در بهار سرخ‌رنگی هم درخت غوطه داده است.

شهریار که استاد ملک الشعراء بهار او را در بدایت شاعری «نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق» می‌داند و نویسنده بزرگ و ژرف‌اندیش سید محمدعلی جمال‌زاده در نهایت احوال بر طبع این شاعر تبریزی «که مایه‌ی افتخار زبان فارسی گردیده است» آفرین می‌خواند. نویسنده‌ی جامع شعر فارسی در روزگار ما و شاید یکی از آخرین پادشاهان شعر اصیل فارسی یا همچنان که یدالله مفتون می‌راندی صاحب‌نظر حماسه‌های ارک و ماکو گفته است «آخرین سلطان ملک می‌فروشان» به‌شمار می‌رود:

ای میان بزم دل‌ها شمع سوزان شهریار
آخرین سلطان ملک میفروشان شهریار
غمگسار مردم حسرت‌کش دوران ما
ترجمان روح گنگ دردمندان شهریار
طعمه‌ی موج حوادث خسته‌ی سنگ بلا
شمع شب‌های خزان و مرغ طوفان شهریار
در محله سرد امروزی که دل‌ها یخ‌زده است
نور خورشید است در فصل زمستان شهریار
کوه را او دوست می‌دارد که خود مانند کوه
پای را در دامن بون‌سیر در گریبان شهریار
یک زمان چون لاله ای در باغ سبز خشکتاب
حالیا چشم و چراغ جدی ایران شهریار

شهریار به‌طور کلی و با در نظر گرفتن مجموع آثارش
شاعری «کلاسیک و مرتجع» نیست بلکه شاعری است واقعاً
شاعر که آثارش لبریز از عواطف عمیق و احساسات دقیق و
سخنش طبیعی و غیرمتکلفانه است و در قالب سبک

توصیفی و تخیل باریک نگار نظامی و جامه‌ی فاخر زبان سعدی و حافظ فکر و مضمون مستقل و احساس و تأثیر مخصوص به خود دارد.

با صرف نظر از شیوه‌ی مبهم و افراطی «سمبلیسم و سورئالیسم» که نضج یافته و ناشیانه دستمایه‌ی بعضی از شاعران نوپا در تار و پود بهانه‌ی خامان در تخریب زبان و شعر و ادب فارسی قرار گرفته و بدبختانه با جاذبه‌ای سحرآمیز در ردیف دیگر ظاهر قرن آشفته‌ی ما و همعنان با لوازم گوناگون تمدن و تمدن کاذب و مرام‌های رنگارنگ اجتماعی و سیاسی جایی برای خود باز کرده است، می‌توانیم استاد شهریار را از هر حیث شاعر موفق و ماندگار در بدانیم.

چنان‌که اشاره کردیم شهریار به سحر و جادوی شاعری «کلاسیک» نیست و آنان که چنین می‌پندارند از شهریار را تنها شاعر غزلیات می‌شناسند و یا فریب جامه‌ی فاخر و قالب رسمی اشعار او را می‌خورند در حالی که هرگاه معنی تجدد را در دایره‌ی تقلید کورکورانه از «واردات غربی» محدود و محصور نسازیم و مفهوم معقول آن را در نظر بگیریم استاد

شهریار را شاعری مبتکر و متجدد خواهیم یافت. حقیقتی است که شهریار زبان دلاویز شعر فارسی و سنن مطبوع و مقبول و ایرانی پسند وزن و آهنگ و موسیقی کلام را فدای هوس نوجویی نکرده و بدین اصل همیشه معتقد بوده است که شعر ایرانی از روزگار باستان یعنی از آن هنگام که زرتشت سرودهای اهورائی خود را در وزن و آهنگ هجایی بی سبب تا دوره‌ی اسلامی و بعد از آن تا زمان ما مختصات و مشخصات مستقل و مخصوص داشته و پس از این نیز در ضمن تحول طبیعی و تکامل ناگزیر تدریجی همچنان مستقل و دارای شیوه‌ی مخصوص ایرانی خواهد ماند. از لحاظ فکر و مضمون نیز شهریار از آن اشعیر و مهم خود، تا جایی به نوآوری پرداخته که از طبیعت اندیشه و خیال و ذوق و حال ایرانی خارج نشود یعنی بی هیچ تکیه‌ای از دریای دیدگاه و مشهودات و مدرکات و محسوسات خود به گاهستان شعر نگریسته و گلچین امین و صدیقی از بوستان تخیلات و تخیلات خود بوده است بی آنکه در صدد برآید مضمون و فکر را در آثار خود از گذشتگان بگیرد یا اینکه برعکس

بخواهد برای ارضاء هوس نوآوری و تجدد اختراع فکر و مضمون نامانوس و اظهار و ادعای احساسات غریب و شگفت‌انگیز بکند.

برآوردی استاد ما به جای اینکه به شیوه‌ی تندروان در خارج و عدول از قواعد و قوانین زبان و منطق کلام و تجاوز از اسرار انوس تخیل و اندیشه انسانی تجلی نماید از راه بازگشت به سرچشمه‌ی کوجه‌های زبان و تعبیرات مردم و استخدام عناصر کهنی «ایر کلاسیک» و عامیانه و کشف پهنه‌های دوردست تخیل و احساس ظاهر می‌گردد.

نگارنده اصولاً ارزیابی مکاتب شعری ایران را با معیار مکاتب ادبی و شعری غربی و تصبیب آثار اسرار ادب فارسی را با آن مکتب‌ها نادرست تشخیص می‌دهد و چنین تطبیق و قیاسی را قیاس مع‌الفارق می‌شمارد و معتقد است که رهای گنجینه‌های ادب ایران با این کلیدها گشودنی نیست و آن دسته از آثار جدید نیز که تحت چنین ضابطه‌هائی قرار می‌گیرد هنوز لایق عنوان گنجینه و دارای در و دیوار نشده است که گشودن آن را کلیدی بایسته باشد. از این‌روی بحث

درباره‌ی وجوه تشابه و تضاد بین سبک آثار شهریار و اصول «کلاسیسم و رمانتیسم و رئالیسم و همچنین سمبلیسم و سوررئالیسم» را، که هریک در صورت لزوم قابل بحث و اثبات است، بی‌نتیجه و بی‌فایده می‌داند و تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌کند که سبک آثار شهریار روی هم رفته انطباق جامع و مانع با هیچ یک از این مکاتب ندارد.

هنر بزرگ شهریار، گذشته از استادی در سرودن انواع شعر از غزل و قصیده و مثنوی و قطعه و غیره، در چهار مورد است:

نخست در سرلوحه‌ی از دل برآمده‌ی ساده با شیوه‌ی مخصوص که به عنوان سرزنش این نوع می‌توان از غزل‌های یک شب با قمر، مناجات (با الهی همای رحمت)، دستم به دامن، ساز صبا، گل پشت و رو ندارم، وداع جوانی، زندان زندگی، ناله‌ی ناکامی، حراج عشق گوه‌ر فروش، در کوچه باغات شمران، غزال و غزل، چه می‌کسم، تنه‌ی جاودان، تو بمان و دگران، سه تار من، شب فراق تو، غزال و مرده، دستگیری آسمان، ماه بر سر مهر، مرغ بهشتی، شمشاد تلم، یاران دغل، جمع و تفریق، شرم و عفت، نی محزون، ماه مهر

کرده، ملال محبت، کنج فنا، من نخواهد شد و شاعر افسانه،
یاد کرد.

دوم در ابداع «تابلو»های رنگین و توصیف دقیق شاعرانه
از جبل آتخت جمشید و افسانه شب و هذیان دل و در نیشابور
و مرد نادان، خانقاه شمس و نقاش و زیارت کمال الملک.

سوم در استخدام استادانه زبان و مصطلحات و تعبيرات
عامیانه و زبان محاوره در شعر که شاهکار آذربایجانی «حیدر
بابایه سلام» بهترین کوبه این مطلب است.

چهارم در ابداع و فرینش آثار عاطفی بسیار عمیق
مانند ای وای مادرم و قطعه، حیدر بابا و قطعه‌ی دیگری که
شاعر به یاد پدر ساخته است.

بعضی از آثار کوچک شهریار ماسد پیام به انشمن و بهشت
گمشده و صبا می‌میرد و کودک و خزان و دختری که کنارش
و شاعر افسانه نیز شاهکاری بزرگ در قالبی کوچک بهفته دارد
و هریک از این آثار از لحاظ محتوا و اشتغال بر مضامین
عاطفی و انسانی یا فلسفی یا نمایندگی سبک مخصوص شاعر
اثری پرارزش و قابل توجه محسوب می‌شود.

قطعه‌ی «حیدربابایه سلام» یا «سلام بر حیدر بابا» از معروف‌ترین آثار شهریار است و هیچ یک از دیگر آثار اعم از غزلیات و قصائد و قطعات و تابلوهای استاد، جز غزل‌های «آمدی جانم به قربانت» و «برو ای ترک» و «یار و همسر نگرفتم» و یکی دو غزل دیگر، به تنهایی تا این حد شهرت و قبول عام نیافته است. شاید این موفقیت بیش از هر چیز مرهون «دب‌ی «فولکلوریک» و قالب دل‌انگیز زبان مصطلح عامیانه و نثر به اقبال مشتاقانه‌ی آشنایان به زبان کنونی آذربایجان باشد. بدیهی است که برخورداری این قطعه از حد اعلای احساس‌نگیر و «لاویزی و از دل برآمدگی و اشتمالش بر دلکش‌ترین و «لاویزی‌ترین» تعییرات و اصطلاحات و تخیلات خاطره‌انگیز و جزئیات خاطرات و زندگی سرشار از لطف و صفای کودکی شاعر در «امن طبیعت که احساسی مشابه در هر خواننده و شنونده‌ی بیدار می‌کند نیز در توفیق آن کاملاً موثر بوده است.

گذشته از این نکات، به نظر نگارنده نمی‌توان در «حیدر بابا» شاهکارهای دیگر شهریار از قبیل «تخت جمشید» و «افسانه شب»

و هذیان دل و ای وای مادرم و نقاش برای این قطعه از نظر ادبی اهمیتی استثنائی و امتیازی خاص قائل شد زیرا هریک از این آثار در حد و نوع خود از امتیاز ادبی و ارزش استثنایی برخوردار است و شاهکاری بی نظیر محسوب می شود.

در هر حال اگر امروز طبقه‌ی خواص شهریار را آفریننده‌ی هذیان دل، تخت جمشید و افسانه‌ی شب می شناسد، افکار عمومی و ادب عنوان سراینده‌ی حیدربابا، ای وای مادرم و بعضی نزل‌ها را شایسته‌ی شکر و از دل برآمده می ستاید (در مورد حیدربابا به سبب در آذربایجان و بین آشنایان به زبان کنونی آذربایجان) و سزاوار است هم بر اصابت نظر و تشخیص خواص و هم بر حسن انتخاب افکار عمومی آفرین گفته شود.

«حیدربابایه سلام» از احساسی قوی و تأثیر بی تکلف و تخلیلی شیرین و برجسته بهره‌مند است و اگرچه به جای فاخر زبان ادبی و مصنوع شعر «کلاسیک» و طنطنه‌ی وزن عروضی آراسته نیست ولی در عوض به زبان دل مردم که سرشار از هزاران اشاره و نکته‌ی باریکتر از مو و لبریز از

بدایع نکات و تعبیرات و نوادر مصطلحات محلی است ساخته شده، یعنی به زبانی که از هر زبان ادبی و شیوه‌های مصنوع آن رنگین‌تر و دلکش‌تر و در نتیجه برای عموم آشنایان بدین لهجه اعم از عوام و خواص رساتر و احساس‌انگیزتر است. ناگفته نباید گذاشت که برخلاف آنچه گمراه می‌پندارند شعر استادانه سرودن بدین شیوه و نایش سرمندان‌هی تخیلات و تأثرات با زبان طبیعی مردم و در قالب وزن روان و گوارای هجایی میزانی به مراتب دشوارتر است و در این عرصه توفیقی بیش از آن که در سرودن قطعه حیدر بابا نصیب شایر یار شده است متصور نیست. سرودی که در این سبک می‌خوانید در واقع تجدید مطلعی از «حیدر بابا به سلام» و مکمل و متمم و قسمت دوم آن به شمار می‌رود. هر دو قطعه از نظر زمینه و موضوع و مطلب از یک سرچشمه که تجدید و تثبیت خاطرات ایام کودکی و تجسم و تصویر زندگانی ساده و شیرین و بی‌پیرایه دامن نشینان کوه حیدر باباست سیراب می‌شوند. با این تفاوت که نخستین قطعه سلام و پیامی است از دور و

خاطراتی است آمیخته با حکایت شب هجران ولی قطعه دوم
 گله و درد دلی است از نزدیک و گفت و گو و پرس و جویی
 است که در میان حیدربابا و فرزند شاعرش می‌رود. در این
 قصه افغانه‌ای تلخ و شیرین‌ساز می‌شود و از خاطرات
 روزهای بازگشت‌ناپذیر کودکی آنچه به حکم «از دل برود
 هر آنکه از دیده رفت» فراموش شده بود از فیض دیده‌بوسی
 و اشک نیمه‌اندردانی پندار چهره از ورای حجاب مرور زمان
 ظاهر می‌سازد.

شهریار در بند مسدود و روم قسمت نخستین «حیدربابایه
 سلام» از کوه محبوب خوانده بود که طنین صدای او را در
 آسمان‌ها و آفاق جهان منعکس و منتشر سازد و حیدربابا نیز
 این خواهش را اجابت می‌نماید و باز «حیدربابای»
 فرزندش را زبانزده عام و خاص می‌کند. شهریار در اندسی
 و پنجم قسمت دوم بدین مسئله چنین اشاره می‌کند.

ببین از کجا من در تو نفس انداختم
 و گفتم این صدا را برگردان و در عالم منعکس ساز
 تو نیز به خوبی مگس را سیمرغ کردی

ولی نباید گمان کرد که شهریار بدین مناسبت مدیون
 حیدرباباست، بلکه در حقیقت شهریار است که حیدربابا را
 از حسیض گمنامی به اوج نامداری رسانیده و او را قرض‌دار
 خود ساخته است. همچنان که یمگان را ناصر خسرو و سوو
 دهک و نای را مسعود سعد سلمان و ناجرمکی و مخران
 گرجانی را خاقانی و کنار آب رکناباد را حافظ و سرخاب
 چرنوب و گجیل را کمال خجندی نامبردار و مشهور
 آفاق ساخته‌اند کوه مهجور حیدربابا و دهکده‌های دورافتاده
 و فراموش شده‌ی سنگل آباد و قیش قورشاق را نیز شاهکار
 شهریار از حجره تنگ گمنامی و خمول محلی به بازار
 اشتها و اعتبار ادبی و ترنم کشیده است، شاید درباره‌ی
 جای‌ها و رودها و کوه‌ها نیز همانند افراد بشر سعادت و
 شقاوتی مقدر و مقرر است و ناگهان فریادی بلندآوازی از
 فیض و برکت ارتباط با هنرمند نابغه به نام یکم زده می‌شود و
 به مناسبت یک تماس تصادفی با سرنوشت و زندگی ساری
 بزرگ با اشتها و نام همگام می‌گردد.